ادامه شرح فقره «ولكن كما شاء أن يقول له كن فكان خبرا كما أراد في اللوح»

شاگرد: اگر روایت را «فکان خَبَرا» بخوانیم، اشاره به این دارد که امری که خداوند می‌فرماید، مثل انشائیات عادیه نیست. بلکه یک ابرازی از اراده ازلی است که تعلق گرفته است.

استاد: توضیحی که می‌دهید، می‌تواند در خود عبارت، فی حد نفسه، معنای درستی باشد، اما قرائن منفصلهای در سایر روایات و آیات به‌خصوص جا گرفتن آن در اذهان همه متدینین وجود دارد [که نشان می‌دهد] اینگونه نیست؛ «قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»[1]، «قال له کن فکان»؛ چون در بستر امر الهی، «کن فیکون» و «کن فکان» است. طبق توضیحی که شما دادید، کان ناقصه شد. این از مانوس اذهان که «یکون» و «کان» دوم، «کان» تامه است، دور است. «کن» یعنی امر ایجاد.

شاگرد: عرض بنده، لزوماً ناقصه نبود. حالت تمیزی ای حال بودنش را به قول خداوند متعال زده‌اند. یعنی قول خداوند، به‌عنوان خبر است. از باب انشای مستقیم، به واسطه قول نیست. نیازی نیست که لزوماً خبر کان باشد.

استاد: اگر منظور این جور است، خود قول خداوند متعال، به شفه نبود. لسان نبود. امر به ایجاد بود، خب، چطور آن قول خبر است؟! یعنی خداوند خبر داده ای ایجاد کرده است؟! از حیث محتوا تمام نیست. اگر ناقصه بگیریم و خبر را به قول بزنیم، «قال خبراً»؟ ای «قال ایجاداً»؟ «کن»ای که خداوند فرموده، خبر بوده است؟ اخبار فرموده است؟ ای ایجاد کرده است؟ آن وقت از حیث محتوا اشتباه می‌شود.

در حدیث شماره سی، در صفحه هفتاد و پنج بودیم. حضرت علیه السلام فرمودند: «امر بلاشفه و لسان ولكن كما شاء أن يقول له كن فكان خبراً كما أراد في اللوح»[2]. مرحوم آسید هاشم رضوان الله علیه، «خُبراً» معنا کرده‌اند. فرموده‌اند: «قال ولكن كما شاء أن يقول، شاء خُبراً». در «أن يقول له كن فكان»، «خُبراً» برای «شاء» است. یعنی مشیتی مبتنی بر علم است. «شاء خُبراً». فرموده‌اند: «خبراً بضم الخاء المعجمة وسكون الباء بمعنى العلم وهو بمعنى الفاعل حال من فاعل شاء». «شاء خُبراً»؛ مشیت او به شیء تعلق گرفته خُبراً. یعنی عالما باحداث و محدث و خصوصیات حدوث. «جبراً» را هم عرض کردم که مرحوم قاضی سعید فرموده‌اند. نسخه‌هایی هم که آسید هاشم در تعلیقه فرموده‌اند، ملاحظه کرده‌اید. از بحارالانوار و از نسخه‌های دیگری از توحید صدوق نقل کرده‌اند؛ «خَیرا» و ... .

به نظرم «کما اراد فی اللوح» را هم در جلسه قبل عرض کردم؛ مناسب است که متعلق «فی اللوح» «اراد» باشد. «اراد فی اللوح» نه اینکه «کان خُبرا کما اراد، کان فی اللوح». چرا؟؛ چون الواح الهیه،

مراتبی از علم الهی است. نه از ایجادات خداوند. اگر این جور معنا کنیم، می‌شود «کما اراد فی اللوح». یعنی یک اراده و مشیت ازلیه ای در مرتبه الطف از ایجاد بوده که تحقق شیء در لوح است. لوح محو و اثبات یا لوح محفوظ. ذیل آیه شریفه، روایت را مکرر عرض کرده‌ام. دو آیه داریم: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا»[3] آیا در سوره مبارکه انسان - سوره خمسه طیب

علیه‌السلام - دارد: «هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»[4] ذیلش روایت هست که حضرت علیه السلام، میان این دو تفاوت گذشته‌اند. فرموده‌اند: وقتی آیه می‌فرماید «شیئاً مذکوراً» یعنی «کان شیئاً، ولکن لم یکن مذکوراً». توضیح این در تفسیر برهان[5] هست. روایت جالبی است. چند بار دیگری صحبتش شده است.

خب، بنابراین اگر این «مذکور» و «موجود»، مراتبی از عوالم علم الهی باشد، اینکه خداوند متعال آن علم را به «کن» ایجاد کرده ای نه، بحثش جدا است. خلاصه فعلاً بفهمیم که ایجاد عینی وجودی نیست. الواح از سنخ علم است. اگر این جور باشد، «کما اراد فی اللوح» هم می‌تواند متعلق به «اراد» باشد و ازاینجهت مشکلی نخواهد بود.

لوح ایجادی و فوق ایجادی

شاگرد: فرمودید مراتبی از علم که آن مرتبه را خداوند متعال ایجاد کرده باشد؟

استاد: گفتم اینکه به «کن» ایجاد کرده است ای نه، بحث دیگری دارد. مراتبی از علم که ایجادها طبق آن صورت می‌گیرد. خود آن مراتب علم به «کن» ایجاد شده‌اند ای نه؟

شاگرد: اینکه فرمودید آن مرتبه از علم ایجاد شده‌اند، همان علم هم ایجادی است ای نیست؟ یعنی مرتبه‌ای از علم هست که ایجادی نیست، ولی در مرتبه دیگر، ایجادی است؟

شاگرد۲: در ذهن شریف شما، شبیه اعیان ثابته است؟

استاد: خود اعیان ثابته را در کلاس، مراتبی از علم می‌دانند. یکی از مهمترین مراتب علم الهی، این اعیان است. بالاترش هم اسمای الهی است. بالاترش صفات است. نکته سر این است که علی ای حال، کلمه «کن»، ایجادی را به اینها نسبت بدهیم ای نه؟ آنچه که در حدس ذهن قاصر بنده هست، این است که در ادله اثباتیه، هر دو را داریم و محال هم نیست. یعنی ما یک چیزهایی داریم که رنگش رنگ ایجاد متعارف نیست، ولی محال نیست که «کن» ایجادی به آن تعلق بگیرد و مراتبی از علم داریم که اصلاً ربختش، ربخت ورای ایجاد به «کن» است. آنها مهم است؛ در لوح محو و اثبات و مراتبی که دارد.

مثلاً فرض بگیرید یک نفس قدسی یک ولی خدا که خدای متعال او را صاحب نفس قدسی قرار داده است و علومی را در لوح نفس قدسی او منطبع شده و خدای متعال به او داده است، به این می‌توانیم، بگوییم لوح و علمی است که به کن ایجادی مخلوق است. اما همینطور می‌توانیم، بگوییم الواحی هست که اینطور نیست. جزو ثابتات علمیه هستند که به «کن» علمی نیازی ندارند. بلکه مراتبی از علم هستند که تعلق «کن» ایجادی به آنها، استحاله عقلی دارد. مثل استحاله تناقض، یک مطلب حق است. مسبوق به هویت غیبیه الهیه است. مکرر بحث شده است یعنی این جور غلط است که بگوییم...؛ چند سال پیش اینجا بحث بود؛ ایشان به آقا گفتند: «خیالت راحت باشد! اگر خدا نبود، باز هم تناقض محال بود!». این حرف، حرف غلطی است؛ از حیث مبادی معارفی مهم، غلط است. اصلاً این درک ما در اینکه بگوییم اگر خدا نبود، خیالت راحت باشد،

تناقض محال بود، دارد می رساند درک درستی از مبدأ مطلق ندارید. در مورد آن مبدأ مطلقی که انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و ملل گفته‌اند، این فرض درست نیست که اگر او نبود، باز تناقض محال بود. یعنی استحاله تناقض را، به‌عنوان یک حق نفس الامری دارید از مبدأ الحقائق مستقل و منعزل می‌بینید. درحالی‌که آن مبدأ الحقائق، چیز دیگری است. برای خودش دستگاهی دارد. نباید این را کم اهمیت جلوه بدهید. در ذهن شریفتان باشد. بنابراین الواح و مراتبی از علم دارید که آن‌ها، همه، مسبوق به ذات الهی هستند اما طوری نیست که مسبوقیتشان به این معنا باشد که خداوند متعال آن‌ها را با «کن» ایجادی، ایجاد کرده باشد. ریختشان این نیست. حوزه‌ای از نفس الامر دارند که ربطی به «کن» ایجادی ندارند. شما بگویید خداوند متعال، شیرینی را زوج آفریده است یا فرد؟ یا زوج است یا فرد است؟ خداوند شیرینی را آفریده ولی شیرینی از سنخ مقولات کیف است؛ زوج و فرد از سنخ مقولات کم است. شما سوالت غلط است. حالا بعضی از چیزها هست که مربوط به حوزه‌ای از نفس الامر است که این سؤال در آنجا جایی ندارد.

---

[1]. آل عمران، آیه ۵۴.

[2]. شیخ صدوق، التوّحيد، ج 1، ص ۷۶.

[3]. مریم، آیه ۶۷.

[4]. الانسان، آیه ۱.

[5]. علامه بحرانی، البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۷۲۶: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ:عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِهْرَانَ،عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ،عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ،عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ،عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ،عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ،قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(عَلَيْهِ السَّلَامُ)عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى:أَ وَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً.فَقَالَ:«لَا وَ لَا مُقَدَّراً وَ لَا مُكَوَّناً.»قَالَ:وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً قَالَ:«كَانَ مُقَدَّراً غَيْرَ مَذْكُورٍ».

بازبینی #2
ایجاد شده 5 اکتبر 2025 16:09:07 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 اکتبر 2025 16:45:35 توسط ... .